

تهدیدات جهانی و راهبردهای امریکا:
از کمونیسم در ۱۹۵۵
تا اسلام‌گرایی در ۲۰۰۵

ترجمه: آرمین خامه

۱. اشاره

امروزه آمریکا با تهدیداتی در مورد امنیت ملی‌اش رودرروست که غریب و بی‌سابقه می‌نمایند. شورش‌های شریزانه و چندسویه در عراق، شبکه فراملی گسترده و مرگبار تروریست‌های اسلامی، تلاش‌های بی‌وقفه و مستمر ایران برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای و امکان دستیابی تروریست‌های اسلام‌گرا به تسلیحات هسته‌ای، دست به دست هم داده تا حقیقتاً چالشی جدی و مهم را برای سیاست خارجی آمریکا ایجاد کنند. این اندیشه که برای پرداختن به چالش‌های مهم، بی‌سابقه و غریب راهبردها نیز باید غریب و بی‌سابقه باشند. منطقی به نظر می‌آید. به ویژه، اینگونه در نظر می‌آید که راهبردهای گذشته آمریکا، اگرچه در زمان خود قرین

۱. عنوان کامل مقاله عبارتست از:

James Korn, "Global Threats and American Strategies: From Communism in 1955 to Islamism in 2005," *The Washington Quarterly*, Fall 2005.

موفقیت بودند، از توان اندکی برای مواجهه با چالش‌های راهبردی امروزین آمریکا برخوردارند.

به هر حال، همان‌گونه که شاهد هستیم، تهدیدات امنیتی که امروزه پیش روی آمریکا است از شباهت‌هایی با آن دسته تهدیداتی برخوردارند که در روزگار پیشین فراروی آمریکا بود. بویژه تهدید جهانی اسلام‌گرایی در سال ۲۰۰۵ قابل مقایسه با تهدید جهانی کمونیسم در سال ۱۹۵۵ - تهدیدی غریب، بی‌سابقه و مهم که ایالات متحده پنجاه سال قبل با آن روبه‌رو بود - می‌باشد. راهبردهایی را که ایالات متحده در مقابل تهدید جهانی به کار بست، و در نهایت به واسطه آنها این تهدیدات را خنثی کرد، ممکن است حاوی آموزه‌هایی برای ما در مورد چگونگی برخورد و بلکه از پای در آوردن نهایی تهدید جهانی دوران حاضر باشد. هم در سال ۱۹۵۵ و هم در سال ۲۰۰۵، سه عنصر به هم مرتبط با یکدیگر جمع شده بودند و به تهدید جهانی شکل می‌دادند.

۲. خلاصه کاربردی

۲-۱. تهدیدات پیش‌روی ایالات متحده در سال ۲۰۰۵ شباهت زیادی به تهدیداتی دارند که این کشور در سال ۱۹۵۵ با آن مواجه بود.

۲-۲. در سال ۲۰۰۵ ایالات متحده با تهدید اسلام‌گرایی جهانی مواجه شد که سه عنصر مرتبط به یکدیگر را در خود جمع کرده بود: عراق و شورشیان اسلام‌گرا، شبکه فراملی تروریست‌های اسلام‌گرا و فعالیت‌های هسته‌ای ایران.

۲-۳. در سال ۱۹۵۵ آمریکا تهدید جهانی کمونیسم را پیش‌رو داشت که سه عنصر بلوک چین - شوروی و تسلیحات هسته‌ای بلوک، شبکه فراملی احزاب کمونیست و شورشی‌های کمونیستی به ویژه در شرق آسیا این تهدید را شکل

می‌دادند.

۲-۴. ایالات متحده برای رویارویی با این تهدیدات راهبردهای ملی و نظامی خاصی را برای هر دوره مورد توجه قرار داد.

۲-۵. در سال ۲۰۰۵ پروژه دگرگونی عملیات نظامی ابتکاری دونالد رامسفلد مورد توجه قرار گرفت در حالی که در سال ۱۹۵۵ نگاه نو دولت آیزنهاور راهبرد نظامی مورد علاقه ایالات متحده بود.

۲-۶. دکترین بوش در سال ۲۰۰۵، راهبرد اصلی ملی امریکا محسوب شد، در حالی که در سال ۱۹۵۵ دکترین مهار عمده‌ترین راهبرد ملی ایالات متحده بود.

۲-۷. راهبردهای مختلف ایالات متحده در طول زمان با موفقیت و ناکامی‌هایی روبه‌رو بودند.

۲-۸. چشم‌اندازهایی که برای راهبردهای ایالات متحده وجود داشتند یا محافظه‌کارانه / واقع‌گرا بودند، یا نومحافظه‌کارانه / آرمان‌گرا و یا نواقص‌گرا.

۲-۹. راهبردهای سه‌گانه تفرقه‌افکن شاید پاسخگوی ایالات متحده برای مقابله با تهدیدات جدید باشند.

۲-۱۰. با این وجود هر یک از این راهبردها نیز با موانع دشواری روبه‌رو هستند.

۳. تهدید اسلام‌گرایی جهانی در ۲۰۰۵

۳-۱. عراق و شورشیان اسلام‌گرا:

حداقل در قضاوت بر اساس آنچه رسانه‌های جمعی تحت پوشش قرار می‌دهند، امروزه مهمترین و برجسته‌ترین تهدید امنیتی آمریکا جنگ عراق و

شورش‌های اسلام‌گرایانه است که در آنجا در جریان است. و مطمئناً عراق ذهن استراتژیست‌های آمریکایی را درگیر خود کرده است چراکه آنها در تلاش و تقلا برای یافتن پاسخی به این پرسش هستند که چه نوع راهبردی توان پرداختن و رسیدگی به این مشکل ویژه را دارد.

۲-۳. شبکه فراملی تروریست‌های اسلام‌گرا:

قبل از جنگ عراق اکثر شهروندان آمریکایی القاعده، مسبب حملات ۱۱ سپتامبر را بعنوان تهدید شماره یک در نظر داشتند. اما تهدیدات تروریسم اسلامی هنوز کاهش نیافته است، به‌ویژه بعد از بمب‌گذاری‌های لندن ذهن آمریکایی‌ها مجدداً درگیر این مسئله شد. اما استراتژیست‌های آمریکایی هنوز باید بدنبال راهبرد منسجمی باشند که بطور کارآمدی این مشکل را حل و فصل کند.

۳-۳. ایران و تسلیحات هسته‌ای:

مهمترین تهدیدی که در آینده‌ای نزدیک متصور است از ایران و به‌ویژه از تلاش‌هایش برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای نشأت می‌گیرد. تهدید مشابهی هم از سوی کره شمالی مطرح است که پیش از این به تسلیحات هسته‌ای دست یافته است و ایران و دیگر کشورهای اسلامی، و نه تروریست‌های اسلام‌گرا، را در فناوری موشکی و هسته‌ای یاری داده است. این تهدیدات سه‌گانه اصلی امنیتی، شاکله به هم مرتبطی را سامان داده‌اند که باز نمایشنگر تهدید اسلام‌گرایی می‌باشد.

۴. تهدید جهانی کمونیسم در ۱۹۵۵

در نگاه نخست، ممکن است به روشنی اینگونه بنظر رسد که وضعیت امنیت در ۱۹۵۵ کاملاً متفاوت بوده است.

۱-۴. بلوک چین - شوروی و تسلیحات هسته‌ای

در سال ۱۹۵۵، عمده‌ترین تهدید امنیتی برای ایالات متحده، بلوک شوروی - چین و تسلیحات هسته‌ای اتحاد جماهیر شوروی بود. در ذهن اغلب آمریکایی‌ها حقیقتاً تهدیدی مهیب به حساب می‌آمد و کاملاً ذهن استراتژیست‌های آمریکایی را به خود مشغول کرده بود. بلوک چین - شوروی یک سوم از جمعیت جهان را تحت کنترل خود داشت، همچنین بخش عظیم و عمده‌ای از سرزمین‌های اوراسیا را نیز در بر می‌گرفت، که اندیشمند انگلیسی هالفورد مکیندر آن را «جزیره جهانی»^۱ نامیده بود. شوروی حداقل از لحاظ کیفی و نه کمی، در توسعه و گسترش تسلیحات هسته‌ای، (بمب هیدروژنی، بمب‌افکن‌های قاره‌پیما و موشک‌های قاره‌پیما) با آمریکا برابری می‌کرد.

راهبرد آمریکا در آن زمان مقابله با تهدید هسته‌ای فزاینده شوروی با استفاده از شیوه‌هایی بود که جدید و مخاطره‌آمیز به نظر می‌رسیدند، مثل ایده رفتن تا آستانه درگیری^۲ جان فاستر دالس؛ وزیر وقت امور خارجه ایالات متحده برای رودرویی با چالش‌های شوروی اعتبار بازدارندگی هسته‌ای امریکا رو به افول نهاده بود و این کشور مجبور بود که هزینه این رفتار مخاطره‌آمیز را بپذیرد. از آنجایی که هر دو ابر قدرت به افزودن به زرادخانه تسلیحات هسته‌ای خود ادامه می‌دادند، به روشنی وضعیتی پیچیده و خطرناک ایجاد شده بود.

۲-۴. شبکه فراملی احزاب کمونیست

در سال ۱۹۵۵، شبکه‌ای گسترده از احزاب و جنبش‌های کمونیستی، که متحد اتحاد جماهیر شوروی و چین کمونیست بودند وجود داشت که در مناطق مختلفی از جهان به خصوص اروپا، جهان عرب و جنوب شرق آسیا، فعال بودند.

1. World Island

2. Going to the brink

۳-۴. جنوب شرق آسیا و شورش‌های کمونیستی

در ۱۹۵۵، همچنین شورش‌های کمونیستی متعددی در جریان بود. و عرصه اصلی این شورش‌ها نه خاورمیانه، بلکه جنوب شرق آسیا بود. به ویژه در مالایا و فیلیپین شورش‌های کمونیستی گسترده و فعالی وجود داشت، و اگر شورش‌ها در هند و چین در ۱۹۵۴ بصورت موقت متوقف شد ولی ۵ سال بعد در مقیاسی وسیع‌تر دوباره آغازیدن یافت.

امروزه، شاکله تهدیدات سه‌گانه امنیتی اسلام‌گراها بزرگ‌ترین تهدید قابل تصور به نظر می‌آید. درست مثل ۱۹۵۵ که شاکله تهدیدات سه‌گانه به هم مرتبط کمونیستی نیز بزرگ‌ترین تهدید قابل تصور به نظر می‌آمد. استراتژیست‌های وقت آمریکا براین باور بودند که آمریکا پیش از این با چنین تهدید عظیم و بااهمیتی رو در رو نبوده است.

مطمئناً تفاوت‌های آشکار بین تهدید جهانی اسلام‌گرایی امروزی و تهدید جهانی کمونیسم ۵۰ سال پیش وجود دارد. لیکن، همان‌گونه که می‌بینیم شباهت‌های مهمی نیز در کار است. این شباهت‌ها و تفاوت‌ها دلالت بر این امر دارد که راهبردهای گذشته آمریکا میتواند کمک حالی برای راهبردهای امروزی و آینده آمریکا باشد.

۵. راهبردهای ملی و راهبردهای نظامی

واشنگتن نتوانسته و نمی‌تواند صرفاً با پاسخی انفعالی به مقابله با تهدید کمونیسم در سال ۱۹۵۵ و اسلام‌گرایی در سال ۲۰۰۵ برخیزد. بلکه، باید به چنین تهدیداتی از طریق بهره جستن از شرایط مساعدی که شامل حال آمریکا و شرایط نامساعدی که رقبای برخوردار هستند، پاسخی غیرمنفعلانه دهد. چنین پاسخی که در طی آن یک کشور ابتکار عمل به خرج داده و به امتیازی دست می‌یابد در مقابل نیازمند راهبردی همه‌جانبه است که بهترین زمان و شرایط

اجرا را که بیشترین سود را در بر داشته باشد مشخص کند. اصطلاح راهبرد در کاربرد معمول و رایجش به چیزی اطلاق می‌شود که می‌تواند « مفهومی عامه » خوانده شود از جمله؛ راهبرد نظامی، لیکن منظوری بزرگ‌تر نیز در آن مستتر است که می‌تواند « تصورات دولتمردان » خوانده شود نظیر: راهبرد ملی.

۱-۵. راهبردهای نظامی آمریکا در ۱۹۵۵ و ۲۰۰۵

۱-۱-۵. پروژه دگرگونی رامسفلد^۱

امروزه یک مثال برجسته از راهبرد نظامی، پروژه دگرگونی رامسفلد می‌باشد. این پروژه به دنبال ایجاد دگرگونی در ارتش آمریکا بویژه در نیروی زمینی از رهگذر بهره‌گیری از پیشتازی فناوری پیشرفته امریکا در عصر اطلاعات است نظیر: اطلاعات کلی از صحنه نبرد؛ کنترل و فرماندهی و تسلیحات کاملاً دقیق. ایده مرکزی این پروژه مبتنی است بر اینکه مزیت‌های فناورانه آمریکا نیروهایی از نظیر کمیته کم تعداد این کشور را قادر به اجرای، قدرت آتش بزرگ‌تری برای دستیابی به نتایج سریعتر بکند. به عبارتی نیرویی نحیف و کم تعداد با وارد آوردن ضربه‌ای هولناک دشمن را از هم پاشیده و دچار شکست می‌کند. این راهبرد در دو ماه اول جنگ عراق از کار آیی خوبی برخوردار بود ولی بعد از آنکه بجای مواجه با نیروهای متعارف نظامی مجبور به مقابله شورش‌های فزاینده شد، نفعهایش به شماره افتاد.

۲-۱-۵. نگاه نو دولت آیزنهاور^۲

در ۱۹۵۵ نیز پروژه‌ای برای دگرگونی راهبردی مورد توجه قرار داشت. آمریکا با زدارندگی اتمی را در سال‌های ۴۹-۱۹۴۸ راهبرد نظامی خود قرار داده بود. با این وجود، این راهبرد تنها در دولت آیزنهاور و در قالب « نگاه نو » متبلور،

1. Transformation project

2. New look

تیین و فرمول‌بندی شد. هدف « نگاه نو » در اصل تمرکز سیاست دفاعی بر بازدارندگی هسته‌ای بود. نیروی هوایی (بعنوان برجسته‌ترین نیروی برخوردار از فناوری پیشرفته) - و نه نیروی زمینی و حتی دریایی - نقش اصلی نظامی را بازی می‌کرد، زیرا بیشتر پول را برای این کار فراهم می‌نمود.

چه پروژه دگرگونی راهبردی پیشین، که بر ضرورت استفاده از نیروی هوایی تأکید داشت و چه پروژه دگرگونی راهبردی امروزی که بر نقش نیروی زمینی تأکید می‌کند هر دو بر این عقیده مبتنی هستند که تسلیحات فوق پیشرفته آنها توان حل معضلات و مشکلات راهبردی دارند.

۲-۵. راهبردهای ملی آمریکا در سال‌های ۱۹۵۵ و ۲۰۰۵

۱-۲-۵. دکترین بوش

راهبرد ملی یا بزرگ^۱ معمولاً به دنبال اینست که نه تنها از ابزارهای نظامی بلکه از ابزارهای دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی نیز در هنگامی استفاده کند که آرایش بهره‌گیری از آن برای ایالات متحده برای مقابله با تهدیدات امتیاز محسوب شود. راهبرد ملی اخیر توسط دولت بوش و در قالب طرح راهبرد امنیت ملی ایالات متحده (NSS)^۲ در سپتامبر ۲۰۰۲ انتشار یافت. منظور اصلی و عمده این راهبرد به قرار زیر است: ۱- بهره‌گیری از اقدام نظامی پیشدستانه^۳ در صورت ضرورت علیه تهدیدات تروریسم و تسلیحات هسته‌ای (بویژه علیه ترکیب این دو) و ۲- اقدام یکجانبه نظامی در صورت ضرورت علیه همین تهدیدات. این منظوره‌های ویژه اغلب « دکترین بوش » نامیده شده‌اند.

هیچ یک از اتفاقاتی که در سه سال بعد از تدوین NSS رخ دادند دقیقاً از آن نوعی مورد نظر دکترین بوش نبوده‌اند. بدلیل افزایش نیافتن تهدیدات

-
1. National or grand strategy
 2. National security strategy
 3. Preemptive military action

تروریستی در داخل سرزمین آمریکا نیازی به اقدام پیشدستانه علیه آنها پیش نیامده است، و دکتربوش از این منظر خاص هنوز مورد امتحان واقع نشده است. کره شمالی می‌تواند موردی در این زمینه باشد، اگر چه که دولت بوش هنوز چه در زمینه اقدام پیشدستانه و یا در خصوص اقدام نظامی یکجانبه علیه برنامه هسته‌ای کره شمالی کاری صورت نداده است. از این منظر دکتربوش آزمایش خود را پس داده و از آن سربلند بیرون نیامده است. علاوه بر این ایران که بیشترین سابقه را در همکاری با تروریست‌های اسلامی دارد، بصورت جدی و مستمر به سمت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای گام برمی‌دارد. دولت بوش علیه این کشور هم خواه به صورت جنگ پیشدستانه و یا اقدام یکجانبه نظامی، اقدامی صورت نداده است. ایران ممکن است به آزمونی بزرگ‌تر برای دکتربوش بدل شود و چه بسا شکستی بزرگ‌تر.

یکی از دلایل عمده دست زدن به اقدام پیشدستانه و یکجانبه نظامی علیه ایران و کره، جنگ در حال جریان با عراق می‌باشد. زیرا که امریکا در مورد عراق اقدام به جنگ پیشدستانه و یکجانبه نمود و ناتوانی دولت بوش دریافتن هر گونه سلاح هسته‌ای و هرگونه ارتباط بین رژیم صدام حسین و شبکه تروریستی اسلام‌گرا تاثیر بسزایی در بی‌اعتباری دکتربوش و راهبرد ملی دولت داشته است.

علاوه براین، جنگ طولانی بر ضد شورش‌ها در عراق فشار زیادی به ارتش امریکا آورده است و به دلیل اجرای سیاست ارتش محدود ولسی کارآمد رامسفلد، امکان بهره‌برداری از نیروهای ذخیره برای دست زدن به عملیات جدید وجود ندارد، خواه به صورت پیشدستانه یا یکجانبه‌گرایانه و یا به هر شکل دیگری علیه ایران یا کره شمالی. در نتیجه، به نظر می‌رسد دکتربوش سه سال بعد از ابلاغ و انتشار به یک دستورالعمل مرده بدل گشته است. اولین اجرای این دکتربوش در جنگ عراق بیانگر ناتوانی و ناکارآمدی اجراهای بعدی

آن بود. بنابراین پروژه دگرگونی رامسفلد بود که دکترین بوش را ناکارآمد ساخت.

سومین موضوع اصلی راهبرد ملی دولت بوش دموکراسی‌سازی بود. مفروض دولت اینست که گسترش و توسعه آزادی و دموکراسی (لیبرال دموکراسی، نهادهای سیاسی و اقتصادی بازار آزاد) در جهان بسویژه در جهان اسلام تاثیر بسزایی در «خشکاندن باتلاق»، و زدودن زمینه‌های اقتصادی و سیاسی ایجاد تروریسم اسلامی دارد. وجوه مثبت جهانی شدن - جنبش جهانی دموکراسی‌سازی - بر وجوه منفی آن - شورش‌های جهانی اسلامی، که بوسیله القاعده و دیگر گروه‌های مرتبط اسلام‌گرا در میان امت اسلامی ترویج می‌شود - غلبه خواهد یافت. دولت بوش به تغییرات اخیر سیاسی در عراقی، لبنان و مصر به مثابه مثالهایی مثبت در مورد حرکت به سمت دموکراسی‌سازی در جهان اسلام اشاره می‌کند. با این حال خود جنگ عراق، شکافهایی جدی را بین ایالت متحده و اکثر متحدان سنتی دموکراتش در ناتو بر سر راه شیوه‌های درست دموکراسی‌سازی در پی داشته است.

۲-۵. دکترین مهار^۲

در سال ۱۹۵۵ نیز ایالات متحده دارای یک راهبرد ملی برجسته بود: راهبرد " مهار " جرج کنان^۳. این راهبرد مورد نقد و اعتراض برخی از عناصر سیاسی (مخصوصاً جناح راست جمهوری خواهان، طرفدار راهبرد عقب راندن دشمن^۴ و برخی جمهوری خواهان محافظه‌کار و دموکراتهای پیشرو دفاع نیم کره غربی و عدم دخالت در آسیا و اروپا را ترجیح می‌دادند) قرار گرفت، اگر چه از پشتیبانی در حد اجماع داخلی برخوردار بود. دولت ترومن رسماً راهبرد مهار

1. Draying the swamp
2. Containment doctrine
3. George Kennan
4. Strategy of Rollback

را در سال ۱۹۴۷ در قالب دکترین ترومن انتشار داد، و این راهبرد را بوسیله طرح مارشال، اتحاد ناتو، و تجهیز نظامی، موردنظر سند امنیت ملی شماره NSC-68 نهادینه ساخت. دولت آیزنهاور راهبرد مهار را از رهگذر مجموعه اتحادیه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مثل METO^۱ و SEATO^۲ و یکسری معاهدات دو جانبه با تایوان و کره جنوبی بسط داد.

راهبرد مهار به هر سه عنصر تهدید جهانی کمونیسم می‌پرداخت. این راهبرد به صورت روشنی به دنبال مهار بلوک شوروی - چین در سرزمین‌هایی از اروپا بود که تحت کنترل داشتند. راهبرد مهار همچنین مسئله شورش‌های کمونیستی را مورد توجه خود قرار می‌داد. در سال ۱۹۵۵، دکترین بوش در مورد یونان و برای مقابله شورش‌های کمونیستی وارد عمل شد و ایالات متحده به فرانسه در تلاش ناموفق در سرکوب شورش‌های کمونیستی در ویتنام کمک می‌کرد، هرچند این دکترین در کمک به حکومت فیلیپین در سرکوب شورش‌های کمونیستی بسیار موفقیت آمیز عمل کرد. در سال ۱۹۵۵ نیز به منظور بر خورد با شبکه فراملی احزاب کمونیست نسخه‌ای از پروژه دموکراسی‌سازی در کار بود. هر دو دولت ترومن و آیزنهاور حداقل در «جهان آزاد»^۳ - که متحد آمریکا بود - بوسیله بنیاد نهادن دموکراسی‌های لیبرال، رفاه اقتصادی و حتی در صورت ضرورت ایجاد دولت رفاه در کشورهای متحدشان، در پی مبارزه با احزاب کمونیست در این کشورها بود.

۶. موفقیت‌ها و شکست‌های راهبردهای اولیه ضد کمونیستی ایالات متحده: ۱۹۷۵

سرانجام، ایالات متحده در نبرد طولانی‌اش با تهدیدات بلوک شوروی چین و

-
1. Middle East Treaty Organization
 2. South East Asian Treaty Organization
 3. Free world

شبکه فراملی احزاب کمونیستی به پیروزی قطعی دست یافت، هر چند که در نبردش علیه شورش‌های کمونیستی در جهان سوم پیروزی قطعی حاصل نشد. امریکا و متحدانش علی‌رغم موفقیت‌هایی در سرکوب شورشیها در فیلیپین، مالایا و تایلند، در هند و چین با شکستی سخت مواجه شدند.

۱-۶. راهبرد مهار

راهبرد ملی مهار با موفقیت‌های گوناگونی همراه بود. بخصوص در اروپا و شمال شرقی آسیا قرین موفقیت بود. اغلب کشورهای این دو منطقه مدرن و صنعتی یا دارای توانایی نسبی برای تبدیل شدن به کشورهای بودند. ولی راهبرد مهار در مناطق دیگر شکست‌های متعددی را تجربه کرد. مواردی در خاورمیانه (جمال عبدالناصر تا زمان مرگش در ۱۹۷۰ بر ناسیونالیسم عربی تأکید کرد) و آمریکا لاتین (کاسترو در کوبا) جنوب شرق آسیا (هند و چین) و آفریقا (که در سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ تعدادی از کشورهای این قاره متحد شوروی شدند) وجود داشت.

در این ارتباط، اتحادیه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را که ایالات متحده در اروپا و شمال شرق آسیا (ناتو و معاهدات دو جانبه آمریکا با ژاپن و کره) ایجاد کرده بود، بسیار موفقیت آمیز بودند. با این حال پیمان‌های این کشور در جهان سوم (CENTO, SEATO) شدیداً با شکست مواجه گشتند. به این معنی که سال ۱۹۷۵ ظاهراً کمونیستها در ایجاد شکاف میان جهان آزاد، آنگونه که در ۱۹۵۵ وجود داشت و تقسیم آن به جهان اول - که با لیبرال دموکراسی‌ها، اقتصاد بازار و ثبات اجتماعی تعریف می‌شد و در آنجا راهبرد مهار امریکا با موفقیت همراه بود- و جهان سوم - که با سیاستهای استبدادی، اقتصادی‌های توسعه نیافته و بی‌ثباتی‌ها و حتی شورش‌ها قابل ملاحظه مشخص می‌شد و در

آن جا راهبرد مهار کارآیی چندانی نداشت، موفق بوده اند.

۲-۶. راهبرد بازدارندگی

در سال ۱۹۷۵ راهبرد نظامی بازدارندگی در زمینه ممانعت از جنگ اتمی بسیار موفقیت آمیز بود. این راهبرد همچنین بطور گسترده‌ای در ممانعت از تهاجم نظامی کشورهای کمونیستی دارای ارتشهای متعارف^۱ (غیراتمی) نیز موفقیت آمیز بود. عمده‌ترین استثنا در این زمینه تهاجم متعارف کره شمالی به کره جنوبی در ۱۹۵۰ می‌باشد که همین موضوع سبب شد تا دولت آیزنهاور با صراحت و رسمیت بیشتری به راهبرد بازدارندگی بنگرد تا دیگر هیچ کشور کمونیستی دچار بد فهمی نسبت به نیات آمریکا نشود و اینگونه تصور نکند که بازدارندگی حملات توسعه طلبانه با نیروهای نظامی متعارف را شامل نمی‌شود. استثناء دیگر حمله ویتنام شمالی به ویتنام جنوبی در ۱۹۷۵ بود. (همچنین حمله شوروی به افغانستان ۱۹۷۹ می‌تواند استثناء دیگری محسوب شود). بهر جهت راهبرد بازدارندگی در اغلب موارد از حملات اتمی و متعارف کشورهای کمونیستی جلوگیری بعمل آورد.

با این حال همانطور که شاهد بودیم راهبرد بازدارندگی هسته‌ای در پیشگیری از شورش‌های کمونیستی که بعضی اوقات جنگ غیرمتعارف یا فرو متعارف^۲ خوانده می‌شود. موفقیت آمیز نبود. همانطور که کمونیست‌ها در تقسیم جهان آزاد به جهان اول و جهان سوم، به همان ترتیب که آمریکا در جهان اول به مراتب موفق‌تر از جهان سوم، عمل کرد موفق بودند، در دور زدن راهبرد بازدارندگی نیز از رهگذر تدوین راهبرد خاص خودشان در مورد جنگ‌های فرواتمی و فرومتعارف - نوع اولیه آنچه که اکنون جنگ نامتقارن خوانده می‌شود - قرین موفقیت گشتند.

1. Conventional armies

2. Sub conventional warfare

درست در سال ۱۹۷۵، بلافاصله بعد از شکست آمریکا در هند و چین راهبردهای کمونیست‌ها دو موفقیت عمده در مقابل راهبردهای آمریکا کسب کردند. کمونیست‌ها که در سطح راهبرد ملی در جهان آزاد شکاف ایجاد کرده و از این طریق، موجبات شکست راهبرد مهار را فراهم ساخته بودند و در سطح راهبرد نظامی نیز راهبردهای هسته‌ای و متعارف آمریکا را دور زده بودند. از منظر ۱۹۷۵، راهبردهای اولیه ملی و نظامی آمریکا علی‌رغم موفقیت‌های راضی‌کننده، آشکارا با مشکلات جدی مواجه بودند.

۷. موفقیت‌های راهبردهای دگرگون شده ضد کمونیستی آمریکا:

تصمیم سال ۱۹۹۵

همان‌گونه که ریگان در سال ۱۹۸۲ پیش‌بینی کرده بود، در سال ۱۹۹۵، شوروی و شبکه فراملی احزاب کمونیستی به تاریخ پیوستند. این اتفاق چگونه روی داد؟

۷-۱. دگرگونی در راهبرد ملی آمریکا در دهه ۱۹۷۰

راهبرد مهار، در اروپا و شمال شرق آسیا به قدری موفقیت آمیز بود که اتحادیه‌های محکم، دموکراسی‌هایی با ثبات و رفاه اقتصادی را تا سطحی و به شیوه‌ای به وجود آورد که این ساختارها اتحاد جماهیر شوروی را هم در قلمرو اروپایش و هم در محدوده آسیایی‌اش محصور ساختند. در اوایل دهه ۷۰، اتحاد شوروی در عمل در برابر سیستم‌های سیاسی، و شاید مهم‌تر از آن، سیستم‌های اقتصادی سپر انداخته بود که به مراتب از سیستم‌های خودش کارآمدتر بودند. و در اواخر دهه ۱۹۷۰ اتحاد شوروی وارد یک دوره طولانی و در نهایت علاج‌ناپذیر از تصلب بوروکراتیک و رکود اقتصادی شد.

حتی اگر ایالات متحده می‌خواست تنها توسط کشورهای جهان اول اتحاد شوروی را گیر بیاندازد، این واقعه لاجرم رخ می‌داد. این همان چیزی بود که جرج کنان از همان زمانی که در تدوین راهبرد مهار در سال‌های ۴۷-۱۹۴۶

شرکت بسته بود، دریافته بود. به سرعت روشن شد که موثرترین بخش از راهبرد مهار، طرح مارشال برای بازسازی و توسعه اروپا بوده است. کنان بر این باور بود که، در درازمدت راهبرد امریکا در زمینه دموکراسی سیاسی و توسعه اقتصادی بر همتای جعلی شورویایی خود غلبه خواهد کرد.

به علاوه دگرگونی عمده‌ای در راهبرد مهار ایالات متحده صورت گرفت که مبتنی بر گونه‌ای جدید از مواجهه با بلوک شوروی - چین بود. محققان امور روابط چین - شوروی از اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ وارد بحث دگرگونی شده بودند. اما به دلیل سیاستهای حزبی رایج در ایالات متحده این موضوع تا دهه ۷۰ به تاخیر افتاد. هدف دگرگونی راهبردی بهره‌برداری از بروز شکاف در بلوک شوروی و چین - که در زمان مائو زدوونگ و نیکیتا خروشچف آغاز شده بود - و استفاده از قدرت‌های کمونیستی برای مهار یکدیگر بود. این نوآوری راهبردی به ابتکار ریچارد نیکسون و هنری کسینجر^۱ مشاور امنیت ملی‌اش (وزیر امور خارجه آینده) ارائه شد و دولت کارتر و مشاور امنیت ملی‌اش ژیبگینو برژینسکی^۲ ادامه و توسعه یافت.

در واقع، ویتنام شمالی کوتاه زمانی بعد از حمله به ویتنام جنوبی و اشغال آن در ۱۹۷۵، کامبوج کمونیست را نیز در ۱۹۷۸ مورد هجوم و اشغال خود قرار داد. در مقابل چین کمونیست در سال ۱۹۷۹، اگر چه به صورت ناموفق، ویتنام کمونیست را مورد حمله قرار داد. در سال ۱۹۷۹، راهبرد امریکا در استفاده از دولتهای کمونیستی برای مهار یکدیگر به خوبی آغاز به کار کرده بود. این دگرگونی راهبردی در پیروزی نهایی امریکا در جنگ سرد علیه کمونیسم، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی، نقش اساسی و عمده را بازی کرد.

1. Henry Kissinger

2. Zbigniew Brzezinski

دگرگونی در راهبرد نظامی ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰

دومین دگرگونی راهبرد، که به آمریکا در پیروزی نهایی در جنگ سرد کمک کرد، در راهبرد نظامی اتفاق افتاد. این دگرگونی در دهه ۱۹۸۰ در زمان دولت ریگان حادث شد و شامل دو عنصر مجزا، انقلاب در امور نظامی^۱ و دکترین ریگان، بود.

۲-۷. انقلاب در امور نظامی (RMA)

انقلاب در امور نظامی درست مثل پروژه دگرگونی رامسفلد، مبتنی بر پیشرفتهای نوین در فناوریهای برتر نظامی، بویژه سلاحهای دقیق، تفوق اطلاعاتی و فرماندهی، کنترل و ارتباطات سریع^۲،^۳ مبتنی بود. در واقع، بسیاری از ایدههای محوری ۲۰ سال پیش پروژه رامسفلد در پروژه دگرگونی دولت ریگان نیز حضور داشتند.

در اوائل دهه ۱۹۸۰، در هر یک از سه نیروی اصلی ارتش ایالات متحده پروژه دگرگونی در جریان بود. نیروی زمینی ایالات متحده دکترین نبرد زمینی / هوایی خود را گسترش داد، شیوه‌ای نو در چگونگی بهره برداری و استفاده از تفوق فناورانه در مبارزه و پیروزی در جنگ متعارف با ارتش شوروی. نیروی دریایی آمریکا نیز راهبرد دریایی را به گونه‌ای تدوین کرد که براساس آن این نیرو نه تنها می‌بایست در یک جنگ متعارف با شوروی درگیر و از آن برنده بیرون آید بلکه در عین حال توان کمک به شکست قاطعانه ارتش شوروی می‌داشت. همزمان با آن، نیروی هوایی نیز راهبرد خاص خود موسوم به ابتکار دفاع راهبردی^۳ را تدوین کرد که بهره‌گیری از اندیشه‌های پیشین استفاده از فناوری برتر در دفاع از ایالات متحده در مقابل موشکهای هسته‌ای شوروی را

1. Zbigniew Brzezinski

2. Command, Control and Communication

3. Strategic defense initiative (SDI)

گسترش می‌داد.

هر یک از این نوآوری‌های سه‌گانه راههایی برای تلاش در پیشبرد راهبرد اصلی نظامی آمریکا بود که بر بازدارندگی هسته‌ای اتکا داشت خواه از رهگذر توسعه و استفاده از توانمندی‌های متعارف که می‌توانستند نیروهای متعارف شوروی را از دور خارج کنند و یا به وسیله توسعه بهره‌گیری از توانمندی ضدهسته‌ای که قادر باشد حملات هسته‌ای شوروی را بی‌اثر کند. هر یک از اینها به برتری آمریکا در زمینه فناوری بالای اطلاعات،^۳ C و تسلیحات دقیق متکی بود. رهبری آمریکا در زمینه انقلاب در امور نظامی و دگرگونی در راهبرد نظامی در دولت ریگان بدون تردید توجه مارشال نیکولای اگارکوف^۱ رئیس ستاد مشترک ارتش شوروی را به خود جلب کرد و همچنین هشدارهای رئیس KGB، یوری آندروپوف^۲ داد. هر دوی آنان دریافتند که اتحاد شوروی، با توجه به رکود اقتصادی و تصلب بوروکراتیک، یازای مقابله با این نوآوری‌ها و دگرگونی‌های راهبردی را ندارد. لازم بود که اتحاد شوروی نیز دست به دگرگونی بزند از این رو ارگاگوف و آندروپوف رهبری ایجاد ائتلاف برای اصلاح را در درون حزب کمونیست بر عهده گرفتند. سرانجام در ۱۹۸۵ این ائتلاف میخائیل گورباچف را در مصدر امور قرار داد و پرسترویکا^۳ را به منظور بازسازی نظام اقتصادی و گلاسنوست^۴ را به منظور بازسازی نظام اداری اعلام کرد. با این حال نتیجه نهایی این دو سیاست اصلاحی، نه بازسازی بلکه، تخریب و شالوده شکنی بود. در ۱۹۹۱ اتحاد جماهیر شوروی به حدی از تخریب رسیده بود که فروپاشید. بخش عمده‌ای از اعتبار مربوط به فروپاشی اتحاد شوروی و پیروزی آمریکا در جنگ سرد را می‌توان به بهره‌گیری دولت

1. Marshal Nikolai V. Ogarkov

2. Yuri Andropov

3. Perestroika

4. Glasnost

ریگان از انقلاب در امور نظامی و دگرگونی در راهبرد نظامی آمریکا نسبت داد.

دنگ شیائوپینگ^۱ رهبر حزب کمونیست چین، دنگ، به دقت نظاره گر فرایند فروپاشی شوروی بود. وی درسی را که از این فرایند آموخت این بود که اگر چه، در واقع، بازسازی نظام اقتصادی ضرورت دارد ولی بازسازی نظام اداری می‌تواند خطر آفرین باشد. برای کسب موفقیت در بازسازی اقتصادی باید اقتدار حزب کمونیستی حفظ شود. چین الگوی خاص خود را به وجود آورد. الگویی که به مراتب بیشتر از الگوی شوروی موفقیت آمیز بود. الگوی چینی که "بازار لنینیستی"^۲ خوانده می‌شود بیشتر پرسترویکایی بود تا گلاسنوستی.

۷-۳. دکترین ریگان

در سال ۱۹۷۵ و سال‌های پس از آن سلسله پیروزی‌هایی قابل اعتنا نصیب شورشیان کمونیست در برابر رژیم‌های ضد کمونیست شد، از جمله در هند و چین، مستعمرات پرتغال در آفریقا و مناطقی در جهان سوم. دولت ریگان کوشید تا با حمایت از شورش‌های ضد کمونیستی علیه دولت‌های کمونیستی این فرایند را وارونه نماید. این سیاست به دکترین ریگان شهرت یافت؛ و گونه‌ای دیگر از دگرگونی راهبردی را در راهبرد نظامی آمریکا رقم زد؛ یعنی استفاده از نیروهای فرومعارف نظامی ضد کمونیستی متحد خود علیه نیروهای معارف کشورهای کمونیست. دکترین ریگان با موفقیت‌های قابل توجه اندکی، حداقل در تضعیف و مهار رژیم‌های نوپای کمونیستی در افغانستان، نیکاراگونه و آنگولا همراه بود. با این حال فروپاشی نهایی اکثر رژیم‌های کمونیستی در جهان سوم از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ناشی شد. رژیم‌های کمونیستی

1. Deng Xiaping

2. Market - leninism

و حتی احزاب و گروه‌های شورشی کمونیستی در جهان سوم بدون تزریق کمکهای دائمی اتحاد شوروی، متلاشی می‌شدند.

بنابراین در سال ۱۹۹۵، وضعیت جدید در جهان سیاست حکم راهبردی جدیدی صادر کرده بود، حکمی که کاملاً از حکم ۱۹۷۵ متفاوت بود. حالا راهبردهای ملی و نظامی آمریکا به طور قاطعانه در جنگ سرد و مبارزه طولانی علیه تهدیدات کمونیستی پیروز از میدان خارج شده بود. با این حال پیروزی نهایی بیشتر از آنکه ناشی از راهبردهای کلاسیک و ابتدائی مهار و بازدارندگی هسته‌ای باشد، ناشی از راهبردهای دگرگون شده دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود. استفاده از قدرت‌های کمونیستی در مهار یکدیگر، از نیروهای نظامی متعارف با فناوری پیشرفته امریکا در بازدارندگی نیروهای متعارف برخوردار از فناوری کمتر و پیشرفته شوروی، و از شورش‌های ضد کمونیستی در سرنگون سازی رژیم‌های کمونیستی.

از تهدید کمونیسم جهانی تا تهدید اسلام‌گرایی جهانی

آیا راهبردهای نظامی و ملی آمریکا که در جنگ علیه کمونیسم به پیروزی رسید امروزه می‌تواند در جنگ جدید علیه تهدید اسلام‌گرایی جهانی، به ویژه در برابر تهدید سه‌گانه به هم پیوسته ناشی از شورشیان اسلام‌گرا، تروریست‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی، به این کشور کمک کنند. برای یافتن پاسخ این پرسش، مفید است که بین سه چشم‌انداز متفاوت در مورد مسائل جاری راهبردی تمایز قائل شویم: ۱- چشم‌اندازی محافظه‌کارانه یا واقع‌گرا ۲- چشم‌انداز نومحافظه‌کارانه یا آرمان‌گرا ۳- چشم‌انداز نواقص‌گرایانه.

۱-۸ چشم‌انداز محافظه‌کارانه / واقع‌گرا

مشخص‌ترین نحوه به‌کارگیری راهبردهای ضد کمونیستی قدیمی علیه اهداف

ضد اسلام‌گرایی جدید توسط کسانی مطرح شده است که خود را محافظه‌کار (واقع‌گرا) می‌خوانند. آنان به ایالات متحده به‌کارگیری مستقیم راهبردهای اصلی و کلاسیک مهار و بازدارندگی هسته‌ای را برای مقابله با تهدیدات جاری پیشنهاد می‌کنند. این افراد در سال ۲۰۰۳ استدلال می‌کردند که می‌توان با صدام حسین با ترکیبی از راهبردهای مهار و بازدارندگی برخورد کرد و تقریباً همین بحث را در سال ۲۰۰۵ در رابطه با ایران مطرح کردند. اگر مهار و بازدارندگی هسته‌ای حتی به خوبی از پس ابر قدرت خطرناکی چون اتحاد شوروی بر آمدند مطمئناً می‌توانند در برابر قدرت‌های کوچکتر با توانایی‌های کمتر هسته‌ای نیز کار آمد باشند.

موضع محافظه‌کارانه / واقع‌گرا علاوه بر استفاده مستقیم از راهبردهای مهار و بازدارندگی ناشی از دو نگاه احتیاط‌آمیز برآمده از فهم حامیان از جنگ سرد است. نخست اینکه از آنجایی که تلاش‌های آمریکا در مورد گسترش لیبرال دموکراسی و بازار آزاد در جهان سوم در آن دوره کمتر قرین موفقیت بوده است، واقع‌گرایان انتظار ندارند که چنین تلاش‌هایی در جهان اسلام - نسخه امروزی جهان سوم، کارایی کامل داشته باشد. در واقع، آنها معتقدند که پروژه بزرگ دولت بوش برای دموکراتیزه کردن جهان اسلام محکوم شکست می‌باشد و به وجود آمدن و گسترش هرچند و مرج سیاسی از سال ۲۰۰۳ در عراق مؤید قوی این دیدگاه می‌باشد.

دوم، از آنجایی که تلاش‌های آمریکا برای سرکوب شورش‌ها در طول جنگ سرد در بسیاری از کشورهای جهان سوم موفقیت آمیز نبود، واقع‌گرایان انتظار ندارند چنین تلاش‌هایی امروزه در جهان اسلام نیز ثمر دهد و حوادث عراق از سال ۲۰۰۳ تا کنون این دیدگاه را اثبات می‌کند. در واقع همانطور که ویتنام به مثال بارز ناتوانی آمریکا در سرکوب شورش‌ها در جهان سوم بدل گشته بود، عراق نیز به خوبی در راه تبدیل شدن به مثال بارز ناتوانی آمریکا در

سرکوب شورش‌ها در جهان اسلام و در عصر حاضر است. با این حال این موضع دارای نواقصی جدی است. به‌کارگیری راهبردهای کلاسیک و جنگ سردی مهار و بازدارندگی به خودی خود تنها شکل جدیدی از جهان ۱۹۷۵ را بازآفرینی می‌کند که شرح آن در بالا گذشت.

آنچه پس از شکست آمریکا در ویتنام رخ داد و دنیای پس از آن به هیچ وجه مطلوب آمریکا نبود و سال ۱۹۷۵ یکی از نقاط تاریک جنگ سرد برای آمریکا به حساب می‌آمد. برای جهان اول نیز وضع کمابیش به همین منوال بود و ممکن است امروز نیز چنین حسی داشته باشد. به هر حال در گذشته بخش عمده‌ای از جهان سوم عرصه شورش‌های کمونیستی بود و امروزه بخش عمده‌ای از جهان اسلام عرصه شورش‌های اسلام‌گرایانه. موضع محافظه‌کارانه / واقع‌گرا با اتکا به راهبردهای اولیه بازدارندگی و مهار هرگز نه قادر به یافتن پاسخی مناسب برای مشکل شورش‌ها بوده‌اند و نه توانسته‌اند مسائل مربوط به تروریسم را حل و فصل کنند، که امروزه از زمانی که تروریست‌های اسلام‌گرا قابلیت دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی را یافته‌اند، به مراتب بزرگ‌تر از دوران جنگ سرد شده است. با توجه به این تهدید موضع محافظه‌کارانه / واقع‌گرا راهبرد متقاعدکننده‌ای محسوب نمی‌شود.

۲-۸. چشم‌انداز نومحافظه‌کارانه / آرمان‌گرا

با فرض اینکه به‌کارگیری موثر راهبردهای جنگ سردی در مورد تهدید اسلام‌گرایی کنونی بطور گسترده‌ای محدود به مهار و بازدارندگی کشورهای اسلامی (نظیر ایران) می‌شود، محافظه‌کاران / واقع‌گرایان بخش عمده‌ای از مسئله اسلام‌گرایی را مغفول می‌گذارند. مجموعه‌ای بدیل از مفاهیم راهبرد بدیل توسط نومحافظه‌کاران مطرح شده است که وجوه مشترک بسیاری با سنت آرمان‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا دارند. در واقع نومحافظه‌کاران ادعا می‌کنند که راهبردهای بدیل آنها می‌تواند، از نقطه نظر حفظ و پیشبرد

منافع حیاتی ایالات متحده، به مراتب واقع بینانه‌تر از مواضع واقع‌گرایان باشد. مفاهیم نومحافظه‌کارانه / آرمان‌گرا به گسترده‌ترین شکلی در راهبرد امنیت ملی و دکتترین ۲۰۰۲ بوش ارائه شده است. بجای راهبرد مهار که همکاری نزدیک آمریکا با متحدانش در درون سازمان‌های رسمی مثل ناتو را شامل می‌شود، تکیه و تأکید بر مداخله، از جمله اقدام یکجانبه نظامی آمریکا است. بجای بازدارندگی قدرت‌های موجود هسته‌ای، تمرکز بر اقدام پیشدستانه (پیشگیری واقعی) در برابر توانایی‌های هسته‌ای در حال ظهور می‌باشد.

موضع نومحافظه‌کارانه / آرمان‌گرا همانند راهبردهای متقدم ایالات متحده، از دیدگاه محافظه‌کاران و واقع‌گرایان بر دموکراسی‌سازی و "جهان آزاد" تأکید می‌گذارد، با این تفاوت که اگرچه جهان دموکراتیک و آزاد بطور گسترده‌ای محدود به کشورهای مدرن و توسعه یافته (جهان اول) می‌شد ولی نومحافظه‌کاران و آرمان‌گرایان را اعتقاد بر اینست که دموکراسی می‌تواند به کل جهان تعمیم داده شود. گسترش آزادی فاصله بین جهان توسعه یافته و در حال توسعه را کمتر خواهد کرد.

بنابراین عراق قماری بزرگ و موردی تعیین‌کننده است که در آن این دو چشم‌انداز راهبردی رقیب مورد اجرا و آزمایش قرار داده شده است. راهبرد آمریکا در مورد ایران می‌تواند قمار بزرگ‌تر و موردی مهم‌تر در آینده باشد. خطر موجود در این آزمون‌ها بطور غیر معمولی زیاد است، حتی بیشتر از جنگ ویتنام. به نظر محافظه‌کاران و واقع‌گرایان راهبرد دولت بوش نهایتاً به حالتی امروزی از جهان سال ۱۹۷۵ - وضعیت راهبرد آمریکا بعد از جنگ ویتنام - منتهی می‌شود. ولی این حالت می‌تواند حتی بدتر از وضعیت پیشین باشد، زیرا راهبرد بوش و جنگ عراق باعث تهییج و بیداری بخش عمده‌ای از جهان اسلام خواهد شد. اما در نقطه مقابل نومحافظه‌کاران و آرمان‌گرایان بر این باورند که راهبرد دولت بوش (و خودشان) نهایتاً به وضعیتی جدید از جهان در

سال ۱۹۹۵ - وضعیت راهبردی آمریکا بعد از پیروزی در جنگ سرد - خواهد انجامید، در عین حال حالت جدید بهتر از وضعیت قبلی خواهد بود، چرا که آمریکا دموکراسی و ثبات را به اکثر نقاط جهان اسلام گسترش داده است. در واقع با خطراتی بزرگ‌تر.

شاید راهبرد نومحافظه‌کارانه / آزمان‌گرایی بوش پیروز گردد. ولی اگر منجر به شکست گردد آیا راهبرد بدیلی برای آمریکا به غیر از بازگشت به راهبردهای محافظه‌کارانه / واقع‌گرا وجود دارد؟ همانطور که دیدیم این راهبرد موردی خیلی متقاعد کننده برای مقابله با مجموعه تهدید جهانی اسلام‌گرایی نمی‌باشد.

همانطور که در بالا اشاره شد، علاوه بر راهبردهای اصلی جنگ سردی در دهه ۴۰ و ۵۰ - بازدارندگی هسته‌ای و مهار - دگرگونی‌های مهمی نیز در این راهبردها در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در کار بود. که کمک بسزایی در پیروزی نهائی در جنگ سرد کردند. همتا و همانند امروزی این راهبردهای دگرگون شده چه می‌تواند باشد؟ و آیا ممکن است آنها شیوه‌ای بهتر برای حل و فصل تهدید جهانی اسلام‌گرایی فراهم کنند؟

پاسخهای این پرسشها ممکن است آغازگر چشم‌انداز نواقع‌گرا باشد.

۳-۸. چشم‌انداز نواقع‌گرا: ظرفیت راهبردهای تفرقه افکن^۱

با بررسی و مقایسه تعدادی از راهبردهای جنگ سردی آمریکا، می‌توانیم سه راهبرد عملی را به منظور ایجاد شکاف و کاهش تهدید جهانی اسلام‌گرایی مشخص سازیم. این راهبردهای تفرقه افکن مبتنی هستند بر سه شقاق و شکاف متفاوت موجود در جهان اسلام.

۱- مسلمانان معتدل (میانه رو) در برابر اسلام‌گرایان افراطی

۲- اهل سنت در مقابل شیعیان.

۳- مبارزان قوم‌گرا در جهان اسلام^۱ در برابر شبکه‌های ترویستی اسلام‌گرا

۱-۳-۸. مسلمانان میانه‌رو در برابر اسلام‌گرایان افراطی

دولت بوش صحبت‌های زیادی را در مورد تمایز قائل شدن بین مسلمانان میانه‌رو و اسلام‌گرایان افراطی و اتحاد با میانه‌روها علیه افراطیون مطرح کرده است. اگرچه دولت بوش در این زمینه چندان توفیقی نداشته است.

تاریخ جنگ سرد مبین آن است که به هنگام مواجهه با یک ایدئولوژی مخالف، راهبرد تفرقه‌افکنی میان هواداران میانه‌رو و هواداران افراطی آن ایدئولوژی ممکن است در عمل و در پاره‌ای اوقات قرین موفقیت باشد. ایالات متحده به ویژه در اروپا در دهه ۵۰ در ایجاد شکاف میان مارکسیست‌های میانه‌رو از قبیل سوسیالیستها و سوسیال دموکراتها، مارکسیست‌های افراطی، کمونیست‌ها، بسیار موفق عمل کرد. در ادامه جنگ سرد نیز این انشقاق بطور گسترده‌ای مورد تأکید واقع شد. با این حال راهبرد تفرقه‌افکن در جهان سوم چندان موثر نیفتاد. در آنجا، میانه‌روها، مارکسیست‌های راه سوم به ندرت وجود داشتند، یا در صورت وجود، سریعاً توسط مارکسیست‌های افراطی حاشیه نشین یا توسط حکومت‌های اقتدارگرا و ضد کمونیست هم پیمان آمریکا سرکوب شدند.

امروزه نظیر تفرقه‌افکنی میان مارکسیست‌های میانه‌رو و افراطیون به صورت ایجاد شکاف میان مسلمانان میانه‌رو از افراطیون در حال انجام است. بار دیگر دلایل موجهی در میان است که فکر کنیم راهبرد تفرقه‌افکنی میان میانه‌روها افراطیون ممکن است در دموکراسی‌های سیاسی، اقتصادهای توسعه یافته و جوامع باز اروپایی کار آمد باشند. دولت‌های اروپایی ابزار در دسترس و

آماده‌ای را برای انجام معامله با اعضای میانه رو جماعات اسلامی ساکن کشورشان دارا می‌باشند. با این حال در کشورهای اسلامی چشم‌انداز راهبرد تفرقه افکن کمتر امید توفیق دارد. در این کشورها اشکال حکومتیهای اقتدارگرا، فقر گسترده، جوامع قطبی شده به اسلام‌گرایی افراطی و کنش‌های سیاسی افراطی گره خورده اند.

۲-۳-۸. اهل سنت در مقابل شیعیان

در طول جنگ سرد، نتیجه‌بخش‌ترین راهبرد تفرقه افکن توسط ایالات متحده در مورد بلوک شوروی - چین اعمال شد که حاصل دگرگونی در راهبرد مهار ابتکاری نیکسون و کسینجر در اوائل دهه ۷۰ بود. البته در زمانه‌ای که آمریکا بدنبال کشف و بهره‌جویی از این واقعیت خطیر بود بلوک شوروی - چین تقریباً از هم پاشیده و این دو به منازعه علیه یکدیگر برخاسته بودند. ولی دولت نیکسون در سال‌های ۷۳-۷۱ در تلاش‌هایش برای پایان دادن به جنگ ویتنام از این وضعیت بهره جست. دولت‌های بعدی انشاق چین - شوروی را پایه اصلی راهبردهای خود نسبت به قدرت‌های کمونیستی قرار دادند و مهمترین عامل در پیروزی نهایی آمریکا در جنگ سرد بر شوروی محسوب شد.

شکاف بین چین و شوروی در جهان کمونیسم با شکاف کنونی بین شیعه و سنی در جهان اسلام قابل قیاس است. خشونت‌های فرقه‌ای جاری بین شیعیان و سنی‌ها در عراق، همه روزه یادآور شدت و عمق شکاف در این کشور است، اما شکاف، سوء ظن و منازعه بین این دو نگرش در اسلام ویژگی برخی دیگر از کشورهای اسلامی نظیر لبنان، سوریه، عربستان سعودی و پاکستان محسوب می‌گردد. عراق مجدداً یک مورد آزمایشی به نظر می‌رسد. تصور کنید که خشونت‌ها و سوءظن‌ها فرقه‌ای رایج در عراق به جنگ داخلی تمام عیار بین عربهای سنی و شیعه بدل گردد و (کردهای سنی احتمالاً سعی

می‌کنند خود را از هر دو گروه عرب دور نگهدارند). آنگاه جنبش جهانی اسلامی به چه چیزی شبیه خواهد شد؟ مطمئناً معنی و حتی جاذبه‌های متفاوت‌تری نسبت به امروز خواهد داشت. ممکن است هویت اسلامی هنوز برای بسیاری از مسلمانان پرکشش باشد. ولی مطمئناً کمرنگ‌تر از تضاد هویت‌های شیعه و سنی خواهد بود. وقوع چنین وضعیتی در صورت گسترش منازعه شیعه و سنی به کشورهای همسایه عراق محتمل‌تر خواهد شد. در واقع اگر منازعه شیعه و سنی نظیر تضاد چین - شوروی در اواخر دوران جنگ سرد شدید، گسترده و مداوم باشد دیگر جنبش جهانی اسلامی معنی و جاذبه‌ای نخواهد داشت. در جهان اسلام اسلام‌گرایان شیعه و اسلام‌گرایان سنی وجود خواهند داشت که هریک دیگری را دشمن اصلی خود خواهد دانست و نه ایالات متحده را.

۳-۳-۸. شبه‌نظامیان مسلمان مبارز قوم‌گرا علیه شبکه‌های تروریستی اسلام‌گرا

سومین راهبرد تفرقه افکن که در طول جنگ سرد مورد استفاده آمریکا قرار گرفت، دکترین ریگان در زمینه پشتیبانی از شورش‌های ضد کمونیستی علیه رژیم‌های کمونیستی بود. شبیه چنان وضعیتی را امروزه می‌توان در استفاده از مبارزان قومی، قبیله‌ای - در کنار نیروهای ویژه ایالات متحده علیه شبکه‌های تروریستی اسلامی مشاهده کرد. آمریکا از سال ۲۰۰۱ در افغانستان دست به چنین کاری زده است و چیزی شبیه این را در عراق از اوائل دهه نود با استفاده از شبه نظامیان کرد انجام داده است.

این راهبرد خاص عقب‌گردهای آشکاری کرده است. ممکن است مغایر با پروژه دولت بوش در زمینه استقرار نظام‌های لیبرال دموکرات، در درون کشورهای یک پارچه شده در جهان اسلام باشد، پروژه‌ای که به نظر می‌رسد در عراق آغاز شده باشد. این راهبرد ممکن است به گروه‌های قومی و قبیله‌ای مسلمان علیه شبکه‌های تروریستی اسلامی به شیوه‌ای بینجامد که ممکن است

کل جامعه را از هم بپاشاند و قدرت را از دولت مرکزی به فرماندهان نظامی محلی منتقل کند، همان‌گونه در افغانستان رخ داد. به هر حال در تعدادی از کشورهای ضعیف ورشکسته که فاقد وحدت و حکومت مرکزی هستند این راهبرد می‌تواند یکی از بهترین‌ها باشد.

هر یک از این راهبردهای تفرقه افکن در برابر تهدید اسلام‌گرایی قابل‌قیاس با یکی از راهبردهای تفرقه افکن است که آمریکا در دوران جنگ سرد در برابر تهدید کمونیسم در پیش گرفت راهبردهایی که از دل دگرگونی راهبرد در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ ظاهر گشتند. به آنها می‌توان به مثابه ابعاد تازه‌ای از واقع‌گرایی در راهبرد ایالات متحده نگریست و جملگی باهم به چشم‌اندازی نوواقع‌گرا منتج می‌گردند.

۹. کاریست راهبردهای سه‌گانه تفرقه افکن در مورد تهدیدات سه‌گانه امنیتی

اجازه دهید به عناصر سه‌گانه تهدید جهانی اسلام‌گرایی بر گردیم و بینیم که کاریست راهبردهای سه‌گانه تفرقه افکن در عمل چگونه ممکن می‌شود.

۹-۱. عراق و شورشیان اسلام‌گرا

اگر معلوم شود که اهداف دولت بوش در مورد عراق دموکراتیک و متحد غیر قابل دستیابی هستند، آن کشور می‌تواند به میدان کارزاری برای کاریست راهبردهای تفرقه‌افکن دوم (سنی در مقابل شیعه) و سوم (شبه نظامیان کرد در مقابل گروههای تروریستی) تفرقه افکن بدل گردد. شبه نظامیان شیعه و کرد، اگر بوسیله آمریکا خوب آموزش ببینند و خوب تجهیز شوند، کاملاً در محو و نابودی شورشیان سنی در مناطق کرد و شیعه نشین توانا می‌گردند، اگرچه ممکن است روشهای آنان حقیقتاً بی‌رحمانه باشد، و شاید به نقطه‌ای برسد که ساکنین سنی را از آن مناطق به گونه‌ای بیرون رانند که پاکسازی قومی در

یوگسلاوی را یاد آور کند. حضور جمعیت سنی‌ها می‌تواند تنها به مناطق مرکزی و غرب عراق، در حدود موصل و بغداد محدود شود.

حتی اگر آمریکا از راهبرد استفاده از شیعیان و اکراد در مغلوب ساختن شورشیان سنی استفاده نکند، شیعیان و اکراد، به واسطه حمایت سنی‌ها از حملات شورشیان علیه اجتماعات آنها از کوره به در خواهند رفت، و ممکن است با کوششهای خودشان به همین نتیجه برسند. در نهایت عراق، همانند یوگسلاوی، احتمالاً به بخشهای قومی متعددی که با یکدیگر دشمن هستند تقسیم خواهد شد ولی به شورش‌های اسلام‌گرایانه پایان داده خواهد شد.

۲-۹- شبکه فراملی تروریست‌های اسلام‌گرا

به این چالش نیز می‌توان از زاویه ترکیبی از راهبردهای تفرقه‌افکن نگریست. همانطور که در بالا ذکر شد، در اروپا راهبرد اول تفرقه افکن (میان‌رو در مقابل افراطیون) می‌تواند موثر باشد. اما در جهان اسلام به‌طور کلی و در کشورهای با دولتهای ضعیف یا ورشکسته به‌طور خاص سومین راهبرد تفرقه افکن (شبه نظامیان قومی در مقابل گروههای تروریستی اسلام‌گرا) می‌تواند از هر راهبرد در دسترس دیگری موثرتر باشد.

۳-۹. ایران و تسلیحات هسته‌ای

شاید این آخرین چالش، مهمترین آنها باشد. پاکستان که خود نیز کشوری با عناصر اسلام‌گرا و برخوردار از تسلیحات هسته‌ای می‌باشد، این وضع را پیچیده‌تر می‌کند. در بسیاری از جهات ایران و پاکستان تصویر واژگون شده یکدیگر می‌باشند. در ایران دولت خصم ایالات متحده می‌باشد در حالیکه مردم بیشتر روی خوش به آن نشان می‌دهند و برعکس در پاکستان دولت اغلب با ایالات متحده به همکاری می‌پردازد در حالیکه مردم عمدتاً ایالات متحده را خصم خود می‌دانند. در ایران اکثر مردم شیعه هستند، اما اقلیت با اهمیتی از

سنی‌ها هم وجود دارد برعکس در پاکستان، اکثریت عظیمی از جمعیت را سنی‌ها تشکیل می‌دهند، اما اقلیت با اهمیتی از شیعیان نیز در آنجا وجود دارد. راهبرد نخست تفرقه افکن با توجه به تسلیحات هسته‌ای این کشورها شاید موثر نباشد. هم در ایران و هم در پاکستان افراطیون و میانه‌روها خواهان تبدیل شدن کشورشان به قدرت هسته‌ای هستند. راهبرد سوم تفرقه افکن نیز نه تنها ممکن است در مورد تسلیحات هسته‌ای پاکستان و ایران غیر موثر بلکه حتی به شدت خطرناک باشد. هر دو کشور داری اقلیت‌هایی ستم‌دیده در مناطق مرزی خود هستند، که از لحاظ تاریخی هر زمان که قدرت مرکزی ضعیف بود به مقاومت‌های جدایی طلبانه پرداخته‌اند. با این حال اگرچه این اقلیت‌ها در واقع از توانایی ایجاد آشوب و بلوا در استانها پیرامونی برخوردار هستند ولیکن نمی‌توانند قدرت را در مرکز و یا کنترل تسلیحات هسته‌ای را در دست گیرند. و ایالات متحده نیز در واقع خواهان آن نیست که این اقلیت‌ها این تسلیحات را در اختیار گیرند. استفاده از چنین راهبردی واقعاً می‌تواند بر شدت مسئله هسته‌ای بیفزاید. راهبرد تفرقه افکن باقی مانده (شیعه در مقابل سنی) از بیشترین ظرفیت اجرایی از هر دو جنبه سود و زیان برخوردار است.

هم اکثریت شیعه در ایران و هم اکثریت سنی در پاکستان دست به اقداماتی تند و خشن علیه اقلیتی زده‌اند که دارای پیوند اکثریت در کشور دیگر هستند. این وضعیت ظرفیت فراوانی را برای ایجاد برخورد بین ایران و پاکستان فراهم کرده است. علاوه بر این دو کشور دارای مرزی مورد منازعه هستند که بلوچستان را تقسیم نموده است. اگر هر دو کشور دارای قدرت هسته‌ای باشند، ظرفیت بالقوه برای تهدید هسته‌ای و بحران بین دو کشور افزایش می‌یابد. احتمال درگیری بین شیعه و سنی در ایران و پاکستان هنگامی شدت می‌یابد که درگیری شیعه و سنی در عراق به یک جنگ داخلی طولانی و پر شدت تبدیل شود. چنین وضعیتی احتمالاً به تقویت و تشدید اختلافات

شیعه و سنی در کشورها همسایه عراق، از جمله کشورهای شرقی نظیر ایران و پاکستان خواهد انجامید. بنابراین ممکن است این راه‌حل راهبردی خاص حتی به یک بحران بزرگ‌تر، هسته‌ای یعنی تقابل هسته‌ای ایران و پاکستان هسته‌ای منجر شود.

۱۰. نتیجه‌گیری

تاریخ راهبرد آمریکا به ویژه تاریخ راهبردی پنجاه سال گذشته پیشنهادها و رهنمودهای مفیدی را در مورد چگونگی مقابله با تهدیدات عمده امنیتی کنونی و آینده فراهم می‌کند. با این حال حتی منازعه چین و شوروی، که در آن دو قدرت هسته‌ای برای مدت ربع قرن در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند، در نهایت به مرحله بی‌ثباتی و خطر هسته‌ای نرسید. که امکان دارد از برخورد ایران و پاکستان، شیعه و سنی ناشی شود که در آن دو قدرت هسته‌ای مسلمان در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. برای پرداختن به این وضعیت راهبردی بالقوه نیاز به اتخاذ دگرگونی راهبردی دیگری دارد، اما اکنون بیان چگونگی چنین دگرگونی بسیار سخت است. و به احتمال زیاد بستگی به بلای هسته‌ای دارد که ممکن است در آینده نازل شود و در خاتمه، این مباحثات و مناظرات بزرگ راهبردی نبوده‌اند که دگرگونی‌های راهبردی را ایجاد کرده‌اند. بلکه در عمل این حوادث خونبار و تاریک بوده‌اند که ذهن راهبردها را به خود جلب کرده‌اند.